



عبدالعلی دستغیب

مجتبی رحماندوست

نقد کتاب «ریاح»

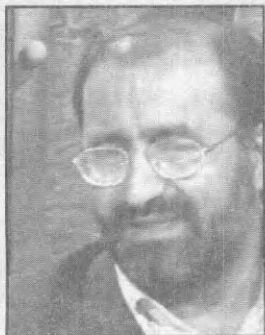
عبدالعلی دستغیب: من پیش از اینکه درباره خود کتاب صحبت بکنم چند نکته را یادآوری می‌کنم. کلمه نقد در زبان ادبی و زبان رایج معانی گوناگون دارد. اما اصل قضیه نقد یعنی عیب گرفتن. همان‌طور که سعدی گفته: متکلم را تا عیب نگیرند سخنش کمال نپذیرد. آن چیزهایی که در کتابهای ادبی نوشته می‌شود آنها هم نقد است، اما بیشتر نظری است. بنابراین وقتی ما یک کتابی را به دست می‌گیریم، حالا اعم از اینکه داستان باشد، رمان باشد، مقاله باشد و اینها، می‌باید نقطه‌های ضعف آن را نشان بدهیم و این، هم به نفع نویسنده است و هم خواننده از آن استفاده می‌کند. با جناب آقای رحماندوست درباره کتاب ریاح صحبت می‌کنیم:

مجتبی رحماندوست: بسم الله الرحمن الرحیم. من هم خدمت بیننده‌های این برنامه سلام می‌گویم و امیدوارم این دقایقی را که از وقتشان می‌گیرم، مدیون وقتشان نباشم و بتوانم چیزی را عرضه بکنم که به دردشان بخورد و قابل استفاده برایشان باشد. من رمان ریاح را خواندم. این را در موضوعی که در آن نگاشته شده، یعنی موضوع فلسطین، تنها رمان مطرح در این باره یافتم. حداقل با تولید ایرانی، یعنی با این موضوع، با این شکل تفصیلی، رمانی سراغ ندارم و این نظر را از نظر تازه بودن موضوع، یک نکته مثبت رمان می‌دانم.

دستغیب: این کتاب نوشته جلال توکلی، در صد و چهل و دو صفحه، به چاپ دوم رسیده است و گزارشی است از مبارزه‌های مردم فلسطین که از دید یک ایرانی توصیف می‌شود.

مبارزی به اسم اسماعیل که دیگر جوان هم نیست - شیری که پیر است - به شهادت می‌رسد. دو دفتر خاطراتش به دست نویسنده کتاب، که در میدانهای جنگ حضور دارد، می‌رسد و این دفتر را - آن‌طور که آخر کتاب گفته شده - تکمیل می‌کند.





بومی فلسطینی را کامل می‌کند تا برای خواننده این رمان مطالب با واقعیت تطبیق کند. از نکات مثبت دیگرش، که شاید نکته سومش حساب بشود، من این داستان را داستان پرملاطی یافتم. داستان ریزبافتی یافتمش. یعنی مجموعه اطلاعات جزئی و ریزپردازانه و داستانی‌ای را که اسماعیل در یادداشتهای خودش و نویسنده در تکنیک خودش دارد، به‌عنوان رمان به خواننده ارائه می‌دهد و تقدیم می‌کند. مجموعاً مطالب بسیار زیادی است.

بنده به اعتبار مسئولیتم در طول چند سال اخیر در جمعیت دفاع از ملت فلسطین، در مورد فلسطین کتابهای زیادی را دیده‌ام؛ در مورد فلسفه و وجود آمدن صهیونیسم، تاریخ اشغال فلسطین، نقش دولت انگلیس، نقش ایجاد فشار مثلاً در لهستان که اینها را اخراج کردند تا بیایند یک جایی سکنی بگزینند، روشهای اینها که اول دوستانه و به نام یاور وارد عرصه بشوند و بعد دشمنی کنند. اینها نکات بسیار ریز و ظریفی است که من فکر می‌کنم سی - چهل تا از آنها را از رمانی که می‌خواندم یادداشت کردم. از این نظر داستان را و رمان را پرملاطی یافتم. این جور نیست که خواننده تصور کند که هفت - هشت صفحه درباره چیزی توضیح می‌دهد که می‌شود حذفش کرد. یعنی برخلاف بعضی از رمانهای دیگر که آدم احساس می‌کند می‌توانست در حجم کمتری باشد، من فکر می‌کنم بعضی از جزئیاتی که درباره تاریخ رژیم صهیونیستی در این کتاب به زبان داستان گفته شده و از آن گذرا و اشاره‌ای و به‌صورت اطلاع دادن گذشته است، باید بازشان کند. باید با خواننده ارتباط برقرار کند. باید تصویری‌اش کند. باید حسی‌اش کند. باید کاملاً به خواننده منتقل بکند که طرف احساس کند نزدیک این فضا قرار دارد. فکر می‌کنم اگر نویسنده بتواند اطلاعاتی را که درباره تاریخ صهیونیسم داده است با زبان داستان ترکیب کند و اینها را در لایه‌های داستانی و رمان خودش بتند، قابلیت تبدیل به یک رمان بلند را هم دارد.

من استفاده از نماد را در این رمان خیلی خوب دیدم. اصلی‌ترین نماد، به نظر من آن درخت هزارساله ریشه‌دوانده در کل منطقه فلسطین است؛ که به‌عنوان نماد ملت فلسطین و بومیان فلسطینی گرفته و این را در قالب یک درخت هزارساله ریشه‌دوانده در سطح کل فلسطین تصویرش کرده است. این نشان‌دهنده این است که ملت فلسطین را، ولو آمدند بعضی از شاخه‌هایش را کنند، ولو آمدند با کامیون و جرثقیل

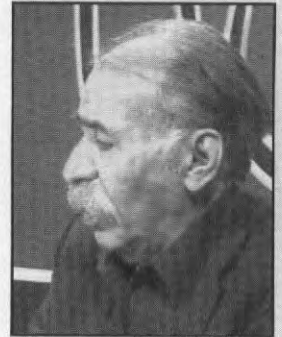
رمان و به‌اصطلاح داستان، یک ماجرای ساده نیست بلکه تفسیر ماجراهاست! یعنی رویدادهایی اتفاق می‌افتد که معانی خاصی دارد و نویسنده‌های رمان و داستان و حکایت آن نکته را باید پیدا کنند!

رحماندوست: ریاح به اعتبار رمان بودنش نمی‌تواند سند باشد، نمی‌تواند تاریخ باشد، نمی‌تواند جایی قابل استناد قرار بگیرد؛ چون رمان اصلاً بر خیال و تخیل است و یادداشتهای و خاطرات اسماعیل، تخیلی نیز هست که آن هم به گونه‌ای تکنیک رمان‌نویسی است نه اینکه در واقع یادداشتهای شخص معین و مشخصی به اسم اسماعیل باشد ولی همان‌طور که آقای دستغیب هم اشاره کردند، ابتکار دیگر نویسنده رمان این است که به گونه‌ای سعی کرده استناد و به واقعیت نزدیک‌تر بودن اینها را در ذهن خواننده بیشتر ترسیم کند و جا بیندازد. چرا؟ چون نویسنده، اول رمان حضور دارد و می‌شناسیمش. بعد هم در دو - سه صفحه آخر یکباره حدود مثلاً صد و بیست - سی صفحه، صد و بیست صفحه اثر خالص و دربست، در اختیار یادداشتهای اسماعیل است که در واقع نویسنده مدعی است اینها یادداشتهای مستند یک فلسطینی بومی است که در اینجا زندگی می‌کرده. می‌گویم گرچه تکنیک، تکنیک رمان‌نویسی با استفاده از این ابزار است اما به گونه‌ای می‌خواهد به خواننده القا بکند اینها به واقعیت نزدیک است و یادداشتهای روزانه یک فرد است و با استفاده از این تکنیک این مطلب را بیشتر در ذهن خواننده جا بیندازد که این مطالب به واقعیت نزدیک است و رمان و رمان‌نویس دستش باز باشد و آزاد باشد و در هر فضایی پرواز کند و بنویسد.

من تکنیک خوبی در این کار یافتم، گرچه، در تکمیل فرمایش ایشان، ما هم نقد را غیر از عیب‌جویی می‌دانیم. یکی از معانی لغوی نقد این است که مرغ در زمین نوک می‌زند، سنگ را کنار می‌اندازد و دانه را برمی‌دارد، دوباره یک سنگ را کنار می‌اندازد دوباره دانه را برمی‌دارد؛ یعنی هم عیب را می‌بیند هم حسن را. در جامعه امروزی ما، مفهوم و تعریف خوبی از نقد شده است و آن نگاه کردن به جنبه منفی و مثبت اثر است؛ مؤثر را و نویسنده را نقد کردن. از این لحاظ چند نمونه از نکات مثبت رمان را بعد می‌گویم و در جای خودش عیوبی را که در مورد این رمان به نظرم رسیده، ذکر خواهم کرد.

پس یکی طرح فلسطین است که موضوعی تازه است. دیگری بحث تکنیکی است که در این رمان به کار رفته. یک نویسنده ایرانی دارد خاطرات یک

ریاح به اعتبار رمان بودنش نمی‌تواند سند باشد، نمی‌تواند تاریخ باشد، نمی‌تواند جایی قابل استناد قرار بگیرد؛ چون رمان اصلاً بر خیال و تخیل است و یادداشتهای و خاطرات اسماعیل، تخیلی نیز هست که آن هم به گونه‌ای تکنیک رمان‌نویسی است نه اینکه در واقع یادداشتهای شخص معین و مشخصی به اسم اسماعیل باشد



خصایص یک کتاب به خصوص کتاب ادبی و هنری، به خصوص داستان و رمان، تنها به مطلبی که بیان می‌کنند نیست، بلکه به پروردن و اجرای آن اثر و محتوای اثر هم هست. همچنین به نثر نویسنده هم مربوط است. یعنی نویسنده توانا مثل سعدی در ایران یا مثلاً ویکتور هوگو در فرانسه و آناتول فرانس و دیگران فقط زبان را، مثلاً فارسی یا فرانسه را به کار نمی‌برند، بلکه ابداع می‌کنند.

این درخت را شکستند و فرو ریختندش، ولو آمدند و نفت ریختند به آن مقدار باقی مانده از تنه درخت و سوزاندنش، اما، با این تعبیری که بارها از اول تا آخر رمان لابه‌لای کار و جای‌جای اثر ذکر می‌کند، این درخت چون در کل سطح منطقه و فلسطین ریشه دوامده قابل سوزاندن و از بیخ کندن و درآوردن نیست. استفاده از نمادها فقط نماد درخت نیست. چندین نماد دیگر را من یادداشت کردم که فکر کردم استفاده از این نمادها کار را قوت بخشیده و رمان را از یک رمان سطحی و گذرا، که انسان می‌تواند به سرعت از کنارش رد بشود به یک رمان نمادین قابل تأمل تبدیل کرده است.

دستغیب: خصایص یک کتاب به خصوص کتاب ادبی و هنری، به خصوص داستان و رمان، تنها به مطلبی که بیان می‌کند نیست، بلکه به پروردن و اجرای آن اثر و محتوای اثر هم هست. همچنین به نثر نویسنده هم مربوط است. یعنی نویسنده توانا مثل سعدی در ایران یا مثلاً ویکتور هوگو در فرانسه و آناتول فرانس و دیگران فقط زبان را، مثلاً فارسی یا فرانسه را به کار نمی‌برند، بلکه ابداع می‌کنند. یعنی زبان در دست سعدی، در دست فردوسی، در دست ویکتور هوگو به مرحله‌ای می‌رسد که گاهی واقعاً انسان متوجه می‌شود که گذر از آن مرز، اگر ناممکن نباشد نزدیک به ناممکن است. بنابراین محتوای این کتاب، همان‌طور که فرمودید جای بحث دارد. توطئه‌ای که دولتهای استعماری در این منطقه در حدود دو بیست - سیصد سال انجام دادند، کم‌وبیش در کتابهای دیگر هم نوشته شده است. اما اینکه به اصطلاح کسی گزارش صحیحی مثلاً از یک مسئله یا رویداد اجتماعی بدهد، می‌تواند فقط به این صورت بشود که بگوییم گزارشی مستند است، گزارشی درست است، اما درستی محتوا، ضامن هنری بودن اثر نیست.

نثر کتاب روی هم رفته یک نثر روزنامه‌ای است و خیلی اشکال دارد. این موارد البته زیاد بود. ولی من چند موردش را یادداشت کردم. مثلاً در کتاب آمده «تمام سینه» که این کاربرد مثل «تمام مردم»، غلط است. من این را قبول ندارم که چون غلط مصطلح است به کار ببریم. چون اگر اساس این باشد اصلاً بنیاد زبان به هم می‌خورد. کم‌کم این اغلاط زیاد می‌شود و تفهیم و تفاهم زبانی را از بین می‌برد. باید گفته بشود سراسر سینه یا به جای تمام رگه‌هایم باید بگوید سراسر رگه‌هایم. حرف می‌زنند و یا حتی، و البته «واو» هنگام وقف لازم نیست.

«این مزرعه را به کالیبر ببندند.»

کالیبر قطر داخلی دهنه فشنگ خور است و هر چیز این جوری، که فرهنگها نوشته‌اند بنابراین باید بگویند مزرعه را به مسلسل ببندند یا به توپ ببندند. به کالیبر بستند درست نیست.

غلط دیگری که از نظر انشایی در کتاب هست که خیلی هم تکرار شده «به همین خاطر» است. «خاطر» در فارسی به معنی «یاد» است. ما نمی‌توانیم بگوییم به خاطر بیماری در اداره حاضر نشده باید بگوییم به دلیل بیماری یا به سبب بیماری.

«شما نویسنده‌اید یا یک چریک؟» واژه «یک» زائد است. البته خیلی هم به کار می‌برند. اما زبان باید خیلی مختصر و موجز و دقیق باشد. «شما نویسنده‌اید یا چریک؟» دیگر «یک» نمی‌خواهد!

«بروهای نخ‌نمایش را در هم تاباند.» خیلی معنای صریحی ندارد.

ابروی نخ‌نما! جایی نوشته «انگلیسی‌های خدانشناس». خوب، ما داستان می‌نویسیم. فرض کنید که داستان نویس با مثلاً انگلیسی‌ها یا فرانسوی‌ها و یا امریکایی‌ها تعارض دارد. می‌باید طوری آن را طرح کند که نزدیک واقعیت باشد. بگوییم انگلیسی‌های متجاوز. خوب مثلاً به کسانی که به مناطق دیگر جهان تجاوز کردند. ولی اینکه انگلیسی، یعنی عام انگلیسی خدانشناس باشد، این حاکی از این است که نویسنده داستان دارد به اصطلاح نظرگاه خودش را به واقعیت تحمیل می‌کند.

«تئودور یکدفعه خشکش زد و از دست زدن افتاد.» منظورش این است که تئودور داشته دست می‌زده و از دست زدن افتاد. باز تعبیر دقیقی نیست.

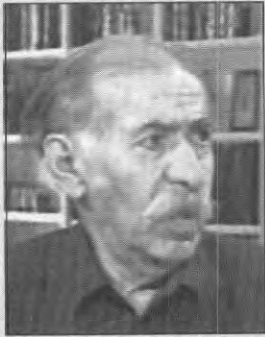
«یتیمخانه که توسط افراد خیر و نیکوکار اداره می‌شود.» این عبارت به اصطلاح دارد بوی ترجمه می‌دهد. به زبان فارسی این‌طور باید بگوییم: یتیمخانه را افراد خیر و نیکوکار اداره می‌کردند یا اداره‌کنندگان یتیمخانه.

«آن را بی تفاوت نشان بدهد.» این هم یکی از کلمه‌هایی است که باز هم به غلط به کار می‌رود. صحیحش بی‌اعتناست. یعنی می‌گویند فلان کس بی تفاوت است. بی تفاوت معنی ندارد.

اینها که یادداشت کرده‌ام زیاد است. کلمه‌های خارجی هم به کار رفته است. مثلاً کنترل! تنظیم و سر آوردن و اینها می‌تواند باشد.

نکته دیگری که من درباره داستان باید عرض بکنم این است که نویسنده یک وجه نظری و یک وجه هنری





کوبین در آن بازی می‌کرد مثل ساعت بیست و پنج. او در یوگسلاوی تمام خانه و زندگی‌اش را از دست داده بود و خبرگزاریهایی خارجی حالا که قوای متفکین آمده بودند به او می‌گفتند که لبخند بزن! و این از نظر داستانی جالب است.

رحماندوست: آقای دستغیب بعضی ایرادها وجود دارد، به‌خصوص کلمات و عبارات که گفتند. من هم در این مدت چند نکته را که عیوب این رمان است، عرض می‌کنم. بعد سایر موارد را که به‌عنوان مزایای این رمان است می‌گویم. اولین عیبی که به این رمان وارد می‌دانم: از نظر من پاورقی با رمان مغایر است. اگر نویسنده می‌خواهد کدهایی بدهد حداقل باید پاورقیهایش را ببرد آخر کتاب. لذا من با نوشتن پاورقی در پای صفحه رمان موافق نیستم.

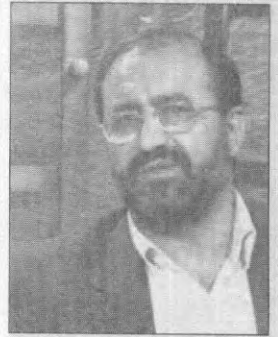
نکته دوم استفاده از کلمه ریح است. در این رمان آقای جلال توکلی، اسم خوبی است که با توجه به معنایش انتخاب کرده است. ولی شخصیتی که در این رمان به‌عنوان ریح مطرح شده، از کار در نیامده، از آب در نیامده، واقعا. یعنی که مجموع آن شخصیت به گونه‌ای نمی‌شود که در آخر رمان حتی خودش را راضی کند که این کتاب به نام او نامیده بشود. اگر

دارد. وجه نظری نویسنده اگر به طور آشکار و به طور دانای کل وارد داستان بشود حتی به مقاصد نویسنده هم لطمه می‌زند. منظور این است که ما خودمان را در یک محیطی می‌بینیم و در این محیط از نظر آب و هوا و رفتار مردم و از نظر کردار مردم همه چیز را به اصطلاح حس می‌کنیم. ولی بقیه چیزها به قوه تخیل خواننده ارتباط دارد. در این کتاب، فکر می‌کنم، نویسنده خواسته در آغاز آن را به صورت اثر رئالیسم جادویی بنویسد. برای اینکه ضمن صحبتی که آن پرستار می‌کند، او به ایشان می‌گوید: استاد این داستان جدید هم رفته توی سوررئال یا چیزی شبیه به رئالیسم جادویی معروف. وقتی آدم مبنای کتاب را نگاه می‌کند صحنه‌ها و مطالبش یک گزارش واقعیت‌گرایانه است. در حالی که گزارش واقعیت‌گرایانه در داستان جایی ندارد. مگر اینکه مثلا اساس کار را نویسنده کتاب بگذارد بر رئالیسم جادویی یا بگذارد بر سمبولیسم.

داستان، همان طوری که می‌بینیم واقعی است و با واقعیهایی شروع می‌شود، با آمدن هرتسل، با آمدن به مزرعه. بعد سر و کله زدن با عوامل خارجی، بعد اختلافی که بین این اهالی هست و همین طور دادگاهی که تشکیل می‌شود و جنگهایی که اتفاق می‌افتد، مبارزاتی که اتفاق می‌افتد، همه در سطح واقعیت است. اگر نویسنده بیاورد در این سطح واقعیت عوامل سوررئالیسم و عوامل سمبولیسم را هم وارد بکند، آشفتگی پیش می‌آید. داستان یا بر اساس مثلا یک نمادها و سمبولهایی بنیاد می‌شود و تا آخر هم ادامه دارد و یا اینکه نه، یک داستان رئالیستی است. این داستان هم، در واقع یک گزارش رئالیستی است. بنابراین تنها صحنه‌ای که من دیدم جنبه داستانی دارد - که اگر واقعا بقیه را هم همین طور نوشته بود خیلی خوب بود - آن صحنه دادگاه است. گرچه نویسنده قصد ندارد این را به صورت کمدی نشان بدهد ولی در واقع نمونه‌ای از همین دادگاههایی است که در مستعمرات بود. اینها به صورت کمیک و استهزایی بیان شده و اگر اینها بیشتر بسط پیدا کرده بود، یعنی صفحات بیشتری وقف این موضوع شده بود خوب بود یا مثلا صحنه تیراندازی در راه، که مثلا فرض کنید کسی که اصلا بلد نیست سلاح را به کار ببرد دست می‌برد به اسلحه و شروع می‌کند همین جور شلیک کردن و این با روانشناسی انسانی مغایر است. اما صحنه دادگاه نه؛ ملاحظاتی داستانی‌اش خوب است و بعد که اینها بعد از محکومیت غسان، می‌گویند لبخند بزنید! این نظیرش را هم، ما داشتیم. یک فیلمی که، آنتونی

وقتی آدم مبنای کتاب را نگاه می‌کند صحنه‌ها و مطالبش یک گزارش واقعیت‌گرایانه است. در حالی که گزارش واقعیت‌گرایانه در داستان جایی ندارد. مگر اینکه مثلا اساس کار را نویسنده کتاب بگذارد بر رئالیسم سمبولیسم





تئودور و هرتسل
اولین کسانی هستند
که صهیونیسم سیاسی
را در ۱۸۹۷ مطرح
می کنند و کنفرانس بار
را تشکیل می دهند و
دولت یهود را تحریک
می کنند. نویسنده
می آید آن را اسم یک
کشاورز می گذارد، که
دارد به تدریج زمین
فرد همسایه خودش را
اشغال می کند. یعنی
استفاده نمادین از این
دو تا اسم.

حتی هیچ شخصیت واقعی به نام ریاح در داستان پیدا نمی شد، اگر یک کدهایی می داد و به آن دلیل اسم رمان را ریاح گذاشته بود قابل قبول تر بود تا یک شخصیت ناقصی که بعضاً هم تزلزلها را و افتادن به دام یهودیها و صهیونیستها و آواز خواندن در ارتباط با او می بینیم. درحالی که او می توانست یک شخصیت اسطوره ای تعریف نشده شخصیت پردازی نشده آرمانی باشد و اسم رمان هم با آن تناسب داشته باشد. اما این از کار در نیامده است.

نکته بعدی که من از عیوب این رمان می دانم این است آقای غسان بخشی از زمینش را می فروشد و می گوید نفر بعدی فلائی بود که فروخت، نفر بعد بهمانی بود فروخت. درحالی که این، شبهه ای را که صهیونیستها تلاش می کنند در ذهن جهانیان جا بیندازند، یک کم تقویت می کند. آنها می گویند ما این زمینها را از مسلمانها، از بومیهای فلسطینی خریدیم. حالا اینها دبه درمی آورند می گویند «اشغالی»؛ و باید بروید! درحالی که این شبهه را خود صهیونیستها درست کردند و منتشرش کردند و واقعیت چنین نیست. اولاً در اصطلاح عرف بین المللی اروپا و امریکای فعلی هم نوار غزه و کرانه باختری را «اشغالی» می گویند. هیچ کس معتقد نیست بومیان آنها را فروخته باشند. در مورد مناطق ۱۹۴۸ هم، تا آنجایی که من تحقیق کرده ام زیر یک درصد از این زمینها به فروش رفتند. مثل این موردی که در داستان می بینم که شخصی می خواهد بچاهش را عمل کند و مجبور می شود بفروشد. تا به انواع تضییقات مادی مبتلا نمی شوند و مجبور نمی شوند، نمی فروشند. باین همه، زیر یک درصد از زمینهای ۱۹۴۸ توسط یهودیها خریداری شده. این عدد را کارشناسی شده و حساب شده دارم می گویم. بیش از نود و نه درصد از زمینها، با روشهای همان دادگاه که محکوم می کنند و قانون زمین را اجرا می کنند و فرد را محکوم می کنند، غصب شده است. مثلاً فردی یک سال از زمینش دور بوده باشد، می گویند چون از زمین دور بودی به تملک دولت درآمد و انواع روشها و تضییقاتی که ایجاد می کنند و می کردند تا آنها را از دست اینها در بیاورند. بنابراین این گونه نیست. حتی بعضی از آنها می گویند که آن یک درصدیها را فروختند، آنها می بودند که ساکن انگلیس و امریکا بودند و یک تکه زمین در فلسطین داشتند، فروخته به آنها. یعنی از فلسطینی نخریدند. چون علمای آنجا حکم داده بودند کسی که زمین به یهودیها بفروشد از عرصه اسلامی خارج می کنیم و در قبرستان مسلمانها هم دفنش نمی کنیم. یعنی شدید برخورد می کردند در

مقابل فروش زمین به صهیونیستها. لذا این رمان جا داشته بگوید، اگر می خواهد پاورقی بزند، که این اساس تشکیل اسرائیل نبوده است.

اما بعضی از نکات دیگری هم که از دیدگاه من، باز نکات مثبت این رمان تلقی می شود این است که توطئه های صهیونیستها را خوب کار کرده. یک نمونه اش آن دادگاه است. یک نمونه اش تحت عنوان «یاور» وارد شدن و بعد دشمن شدن است. نقش دولت انگلیس را خیلی خوب نشان داده. بسیار مفصل و کارشناسانه هم کار کرده. گرچه من مثل آقای دستغیب معتقدم می توانست نکات «انگلیسیهای خدانشناس» را از زبان و دیالوگ یکی از شخصیتها گفتنش اشکال ندارد. نویسنده می تواند در دیالوگ این تعبیر را به کار ببرد و حساسیتی هم در خواننده ایجاد نکند. اما در عین حال، در مجموع، دولت انگلیس را و نقشش را در ایجاد این کشور جعلی، خوب نشان داده.

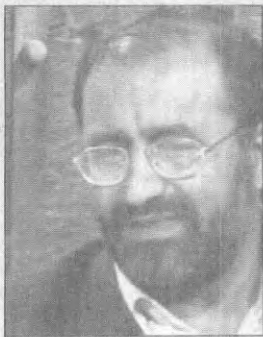
نکته دیگر بحث، استفاده از اسامی نمادین است؛ استفاده از اسم تئودور، استفاده از اسم هرتسل. که در اصل، تئودور و هرتسل اولین کسانی هستند که صهیونیسم سیاسی را در ۱۸۹۷ مطرح می کنند و کنفرانس بار را تشکیل می دهند و دولت یهود را تحریک می کنند. نویسنده می آید آن را اسم یک کشاورز می گذارد، که دارد به تدریج زمین فرد همسایه خودش را اشغال می کند. یعنی استفاده نمادین از این دو تا اسم هرتسل و تئودور، قشنگ است.

بعد، استفاده نمادینی از این است که می میرد. فرحان تازه متولد شده که این اسم، در ترجمه فارسی، فرهنگ سرور و شادمانی را می رساند. یعنی می گوید با آمدن این صهیونیستها در این سرزمین، سرور و شادمانی - نوزادمان - از دستمان می رود و می میرد.

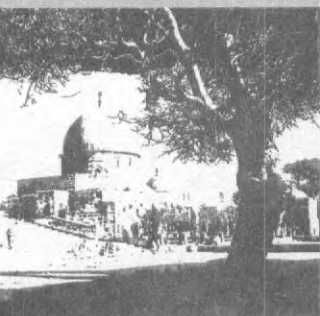
نکته مثبت دیگری که به کار رفته - طبق آن تعریفی که در ادبیات داستانی هست که می گوید اگر تفنگی را از دیوار اتاقی آویزان کردی حتماً باید در آینده داستان از آن استفاده بشود - من دقت کردم بینم کجای این کار، اولهای اثر وسطهای اثر، چیزی را گفته که اگر آن را نمی گفت اتفاق خاصی نمی افتاد. احساس کردم دقت کرده است و آن تفنگی را که آویزان کرده یک جا از آن استفاده کرده است.

شاید اینجا جا داشته باشد بگویم من این اثر را رمان می دانم. اولین ایرادی که از این نظر به آن می گیرم اینکه پاورقی ذهن خواننده را از مسیر رمان دور می کند و به این اطلاع دهی مستقیم متوجهش می کند و از ادامه مسیر رمان باز می دارد.

اما من، در مجموع، در خواندن این رمان، به



اما نویسنده می‌توانست
- منهای تکنیکها و
تاکتیکها و کارهای
جزئی و کوچک، کوچک
که زیاد در داستان
می‌بینم - این را که اصلاً
هویت صهیونیسم، سر
از کجا در آورد تفصیل
بیشتری بدهد.



۵۷
سازمان
مقاومت
فلسطینی



دی ۱۳۸۶

«عرب!» نشان دادن به نظر من باز کار جالبی است که در این رمان به آن برمی‌خوریم. استفاده از فلاخن و سنگ، اینها استفاده‌های خوب از نماد است.

نکته دیگری به ذهن خودم رسید، و البته معلوم نیست خود این را نویسنده نیتش بوده است، اینکه من احساس کردم آن کاری که هر تسلی می‌کند که یک سنگی را به شکل لوحه قدیمی زیر خاک خودش دفن می‌کند بعد به یک گونه‌ای اتفاقی آن را از خاک درمی‌آورد و بعد یک آینه‌ای هم به آن درخت هزارساله آویزان می‌کند و بعد با درآوردن این لوح و آویزان کردن آن آینه می‌گوید اینجا مال ماست؛ با آن روش خریدی خودشان، یک جای دیگر تعبیری دارد تحت عنوان ایرادهای بنی‌اسرائیلی گرفتن. ما مسلمانها و آنهايي که مطلع‌اند اصطلاح ایراد بنی‌اسرائیلی را می‌شناسیم. مشابه همانی که در دادگاه اشاره شد؛ روشهای اسرائیلی در برخورد با مسلمانها برای اشغال سرزمینشان. یک کلمه که ریشه قرآنی دارد در مورد تاکتیکهای امروزی که به دست اسرائیلیها به کار می‌رود، مورد استفاده قرار گرفته است. که احساس کردم باز یک پل قشنگی به سنت است.

یک جای دیگر کلمه آرگون را به کار برده است. این شاخه نظامی تروریستی آرگون از عناصری بود که قبل از اینکه دولت اسرائیل رسماً تشکیل بشود، آنها گروههای تروریستی خونینی راه انداختند برای از بین بردن یک عده رزمنده‌های فلسطین، البته بعضی وقتها اینها تیغشان به گردن یهودیها هم می‌خورد؛ برای اینکه بگویند یهودی‌کشی انجام شده. این اصطلاح، اصطلاحی بود که توسط بعضی از این شاخه آرگون انجام می‌شد. خود آنها انجام می‌دادند برای اینکه بگویند شما در محدودیت هستید، برای اینکه بگویند شما باید لهستان و آلمان را ترک کنید و بروید فلسطین. استفاده از این اصطلاح آرگون و آن را در لایه‌های داستان تنیدن و به خواننده ارائه دادن باز به اعتقاد من کار جالب و تازه‌ای است.

از نکات دیگر اینکه، ما در فرهنگ دفاع مقدس خودمان شش تا اصطلاح داریم؛ ایثارگر، شهید، جانباز، آزاده، رزمنده و البته مفقودالثر، که یا شهید است و یا اسیر است؛ باز بدون اینکه خیلی صریح وارد این کار بشود از صفحه ۸۸ به بعد می‌بینیم خبرهایی از شهادت کسی، از مجروحیت کسی، در صفحه‌های بعد مفقودالثر شدن رزمنده‌ای هست، یعنی در لابه‌لای این اثر اصطلاحاتی را که ما در جنگ تحمیلی هشت‌ساله خودمان داشتیم می‌بینید. که این، نشان‌دهنده یک

دست‌انداز برنخوردم. از میان تعاریف و عناصر و ابزارها و سایر ویژگیهایی که برای رمان قائلیم، عنصر جاذبه - حداقل در نگاه من - اساسی‌ترین نقش را دارد. اگر نوشته‌ای عنوان داستان و رمان داشته باشد ولی پدر آدم دربیاید تا بخواندش و برود جلو - مثل بعضی از کارهای نو - خلاصه با قسم نویسنده که می‌خواهد از ما نظر بخواهد بخوانیمش، من معتقدم چنین رمانی، رمان نیست. این مهم‌ترین عنصر در یک رمان را - منظور نظر من است - به نظرم ریاچ دارد. در خواندنش به دست‌انداز بر نمی‌خوریم و راحت می‌خوانیم و جلو می‌رویم. گرچه باز به‌عنوان نکته منفی می‌توانم بگویم: زنگ تنفس ندارد. یعنی بحر طویل مفضل و طولانی است که آدم از اول که شروع می‌کند می‌اندازدش در این مسیر و می‌بردش جلو و یک جا نمی‌گذارد آدم نفس بکشد. چنین نکته‌ای را هم من در سیر این رمان دیدم.

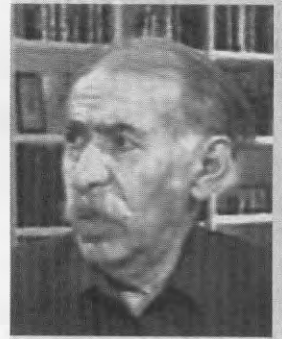
اما به‌عنوان نکات مثبتش در نمادهایی که استفاده کرده یکی هم این است که اسماعیل شهید می‌گوید من را فلان جا «بکار» بعد این فکر می‌کند، او نفهمید و متوجه نشد. می‌گوید: منظورت این بود که دفن کنم؟ می‌گوید: نه. بکار!

می‌خواهد برگردد. به نماد درختی که ریشه‌هایش همان مردم فلسطین هستند؛ و به‌خصوص با استفاده از عنصر شهادت. که در واقع در زمین کاشته می‌شود و برگ می‌دهد و شکوفا می‌شود و کشور را می‌گیرد.

باز از نکات مثبت این رمان، ظاهراً این است که آدمی که می‌خواهد رمان را بنویسد، خاطرات اسماعیل را تدوین کند و بازسازی کند و درستش کند، یک مجروح جنگی ایرانی است. ظاهراً یک خاطرات‌نویس و بومی فلسطینی، خاطراتش را می‌دهد به یک مجروح جنگی ایرانی که آن را بنویسد. این ترکیب در واقع دو مقاومت ملتها به موازات هم، یعنی ترکیب کردن مقاومت فلسطین با مقاومت هشت‌ساله مردم ماست در برابر ابرقدرتها و جنگ هشت‌ساله ایران و عراق و این ربطی که بین این دو تا برقرار کرده است به نظر من کار قشنگی بوده.

اما نویسنده می‌توانست - منهای تکنیکها و تاکتیکها و کارهای جزئی و کوچک، کوچک که زیاد در داستان می‌بینم - این را که اصلاً هویت صهیونیسم، سر از کجا درآورد تفصیل بیشتری بدهد.

نکته دیگر اینکه این نگاه یهودیها به خودشان را، که ما نژاد برتر هستیم، هر چه که هست ماییم، و بقیه را به آن گونه‌ای که باید و شاید در سطح انسانی و هم‌تراز با خود ندیدن، بدون اینکه تصریح بکند و با عباراتی مثل



کتاب ریح از نظر
من یک گزارشی
است که خوب است.
گزارش واقعگرایانه‌ای
است از مبارزات
مردم فلسطین. قصد
نویسنده البته ممدوح
است اما از دیدگاه
کار نویسندگی این
به اصطلاح گزارش اول
مونوفونی است.

ریشه اعتقادی اسلامی واحد در این دو مقاومت است. **دستغیب:** البته درباره هر کتابی به‌ویژه درباره کتابهای ادبی و هنری از زاویه‌های گوناگون می‌شود صحبت کرد. حالا می‌شود به طور مثبت ارزیابی کرد یا به طور منفی ارزیابی کرد و احیاناً ضعفهایش را نشان داد.

چون ما در حوزه هنر هستیم یک کتاب به اسم ناول و رمان به ما ارائه می‌شود. من به حساب پیش‌بینی‌ای که از خواندن داستان و سوابقی که از سر قصه‌نویسی داشتیم اولین مسئله‌ای که برایم مطرح می‌شود این است که قصه هست یا نیست؟ هنر استقلال و استقلال نسبی - دست کم - دارد؟ یعنی ما اگر یک اعتقادی، ایمانی، باوری - هر چیزی که در زندگی روحی و معنوی انسان است - بیاییم این را بیان کنیم، این دال بر به اصطلاح صحتش می‌تواند باشد، اما دال بر اجرای ادبی‌اش نمی‌تواند باشد. بنابراین به اصطلاح این در ادبیات جدید و نقدهای جدید بلاغت و سخنوری است. مشکلی که ابن سینا و خواجه نصیر طوسی و دیگران درباره‌اش صحبت کردند، سخنوری و بلاغت، اساسش ترغیب دیگران است به پذیرفتن یک عقیده و یک ماجرا. درحالی‌که مثلاً شعر خیال‌آفرینی است و دنیای خیال است و دنیای تخیل است.

برای اینکه قضیه برای بینندگان عزیز روشن‌تر بشود مثالی می‌زنم. مثلاً فرض کنید یکی از عرفای بزرگ ما، محمود شبستری، کتابی نوشته به اسم گلشن راز، در پاسخ یکی از کسانی که درباره عرفان سؤال کرده بوده. شبستری به این جواب می‌دهد که زلف چیست، چشم چیست، ابرو چیست، کثرت چیست، وحدت چیست... اینها بعضی تعبیر خیلی جالبی هم دارد. البته مثلاً این کتاب رتوریک است. بلاغت و سخنوری است. درحالی‌که وقتی مولانا را می‌خوانیم یا زمانی که حافظ و سعدی را می‌خوانیم می‌بینیم که همان مطالب را غالباً گفته‌اند. اما مطالب با نوعی تجربه درونی نویسنده و شاعر ترکیب شده است.

هدف نویسنده به‌عنوان نویسنده رمان این است که خواننده بشنود، خواننده احساس کند و مهم‌تر از همه آنها اینکه خواننده ببیند. یعنی وقتی که ژان والژان را

می‌بینیم که از دست ژاور فرار می‌کند و به آن کوچۀ بن‌بست می‌رسد و به آن صومعه پناه می‌آورد، واقعا این را می‌بینیم. این را لحظه‌لحظه همراه هستیم. همان‌طور که عرض کردم کتاب ریح از نظر من یک گزارشی است که خوب است. گزارش واقعگرایانه‌ای است از مبارزات مردم فلسطین. قصد نویسنده البته ممدوح است اما از دیدگاه کار نویسندگی این به اصطلاح گزارش اول مونوفونی است. یعنی در همان اول هر تسلی و پسرش بد معرفی می‌شوند. درحالی‌که ممکن است مثلاً فرض کنید در همان بین یهودیها، کسانی هم باشند که با تهاجمات اینها مخالف بوده باشند. البته این بچه‌ای هم که ده - دوازده سالش است، بد معرفی می‌شود. یعنی دندانهای چرکین و کثیفی دارد. به‌رحال نویسنده یک گزارش از پیش در نظر آورده را که از پیش درباره‌اش اندیشیده است و به دستش رسیده، در قالب داستان ریخته. البته همان‌طور که عرض کردم یکی - دو صحنه داستانی دارد که اگر اساس کار نویسنده همان صحنه‌سازی و خیال‌آفرینی قرار داده شده بود، خوب بود. اما در شکل فعلی، از نظر فن رمان‌نویسی و از نظر داستان‌نویسی رمان حساب نمی‌شود. چون عام است. به کسی که داستان می‌نویسد داستان‌نویس می‌گویند. به کسی که داستان خوب‌تر می‌نویسد، داستان بلند می‌نویسد، می‌گویند رمان می‌نویسد. رمان حتماً موضوع دارد. یعنی رمان را اصلاً نمی‌شود خلاصه کرد. مثلاً *بینوایان* و *یکتور هوگو* را نمی‌شود خلاصه کرد. داستان کوتاه را می‌شود تعریف کرد. ولی رمان چون تعدد موضوع دارد، تعدد شخصیت دارد، یکی از مراحل بغرنج را در حیات جوامع تشکیل می‌دهد، نمی‌شود. این است که اطلاق رمان هم به این کتاب جایز نیست.

رحماندوست: من هم دو - سه نکته بگویم و عرضم را ختم کنم. از این آخرین صحبت آقای دستغیب هم شروع می‌کنم. تعدد شخصیت‌های این اثر - شخصیت‌های اصلی و فرعی - و بعد اتفاقاً تعدد موضوعات و تعدد فضاهایی که مطرح می‌شود و پیوند زدن اینها با یکدیگر، یک فضای چندبعدی را در اثر ایجاد کرده. من این را رمان می‌دانم. به‌خصوص با آن تعریف اصلی که به‌عنوان جاذبه کار و خواندن و تنیدن اطلاعات در



ما به عنوان یک کار خوب، می‌توانیم به نویسنده‌اش آقای جلال توکلی، دست مریزاد بگوییم، که یک کار تازه‌ای در کشور ما انجام دادند. مشابه آن فیلم «بازمانده»، که هنوز روی دستش نیامده.

فلسطینی اعم از افراد و احزابش، وجود دارد. اما نکته دیگری که درباره‌اش تا آخر نتوانستیم با خودم کنار بیایم، این بود که نفهمیدم این رمان را نوجوان حساب کنم یا بزرگسال؟ یک جاهایی می‌زند به سمت رمان نوجوان، یک جاهایی، وقت اطلاعات دادن، به خصوص پاورقیها، می‌زند به سمت بزرگسال. خوب در هر حال ما یک تعریف نسبی در مورد رمان بزرگسال و نوجوان داریم. این برای من قابل تعریف و مشخص شدن نبود. اما در مجموع این رمان را به‌رغم این ایرادها و اشکالهایی که برای خودش داشته، به خاطر اینکه در موضوع خودش در تألیفهای فارسی کم‌نظیر و بی‌نظیر است و موفق بوده در تنیدن موضوع در لایه‌های داستان، آن را موفق و قابل قبول می‌دانم. فکر می‌کنم نوجوان هم اگر این را بخواند راحت بتواند بخواند و برود جلو. ما به عنوان یک کار خوب، می‌توانیم به نویسنده‌اش آقای جلال توکلی، دست مریزاد بگوییم، که یک کار تازه‌ای در کشور ما انجام دادند. مشابه آن فیلم «بازمانده»، که هنوز روی دستش نیامده. حداقل از سال ۱۳۷۹ که اولین چاپ این رمان منتشر شده، من خیر ندارم رمان دیگری با این مضمون و محتوا و با قدرت و تکنیکهای رمان و داستان توانسته باشد جای این را پر کند.

دست‌نویس: خوب بینندگان عزیز نظریات آقای رحماندوست را و عرایض بنده را شنیدید. من می‌خواهم تشکر کنم از برقراری چنین برنامه‌هایی در سیما. تا بشود در چنین برنامه‌هایی ادبیات جدید، ادبیات معاصر نقد بشود، سنجیده بشود، طرح بشود. به خصوص که الان مشکلاتی در کار کتاب هست و فرصت خیلی کم است برای خواندن کتاب و شرحهای بزرگ، و به وسیله این‌گونه برنامه‌ها می‌توانیم علاقه‌مندی به کتاب را در جامعه و به خصوص در میان جوانها بیشتر بکنیم. از بینندگان عزیز هم، که به مطالبی که ما گفتیم توجه فرمودند خیلی سپاس گزارم؛ و شما را به خدای بزرگ می‌سپارم.*

لابه‌لای عناصر و اجزای داستانی ارائه کردم. حداقل من چنین حسی را پیدا می‌کنم.

حس دیگری که خواننده از این اثر می‌تواند پیدا کند برای خودش است و نمی‌شود به او گفت که چنین حسی پیدا نکن! من از این رمان این حس را پیدا کردم.

نکته دیگر که جای قشنگی در این اثر دارد، حالت گردش است که در ادبیات داستانی در انسان ایجاد می‌شود. می‌آیند از یک کسانی شکایت می‌کنند. از اینکه یک ملتی در کشور خودشان ریشه دواندند؟ چرا شما در کشور خودتان ریشه دوانده‌اید؟ که نمی‌دانند انسان باید خوشحال باشد که اینها ریشه دوانده‌اند، یا ناراحت باشد. و شکایت می‌کنیم از دست شما که در دل خاک کشور خودتان ریشه دوانده‌اید. این را واقعا خوب با زبان داستانی توانسته در بیاورد.

اما باز یک تکه دیگری در این کار برای من جاذبه دارد و جالب بود. اصلا شاید آقای دست‌نویس می‌فرمایند که تئودور را و هر تسلا را از اول بد معرفی کرده، ممکن است دندان تئودور را خوب توصیف نکرده باشد، اما در اول او را یاور معرفی می‌کند. به خصوص آقای غسان مدام تلاش می‌کند نکات مثبت و جنبه‌های انسانی این میهمانان خودشان را بیان کند. بعد هم - حتی زمین را که می‌خورد - باز می‌گوید بگویید «همسایه» نگویید نمی‌دانم، دشمن! جنبه انسانی قضیه را رعایت می‌کند. خود فلسطینیها را هم از اول همه را مبارز و مخالف صهیونیستها نشان نمی‌دهد. همان حادثی را که در این، اقشار مختلف که عده‌ای سازشکارند، یک عده حال جنگیدن ندارند، یک عده در قهوه‌خانه‌اند، یک عده مزدور آنها هستند و بهشان یک پولی بدهی کوتاه می‌آیند، نشان داده است. اتفاقا اقشار مختلفی را که در گرایشهای مختلف فکری فلسطینی چه افراد، چه احزاب و اینها وجود دارد، من در این اثر یافتیم. این را که از اول همه‌شان مثل اسماعیل شهادت‌طلب‌اند، ابتدا نمی‌بینیم. یعنی این رمان، به این شکل، رمان واقع‌گرایانه است. یعنی مزرعه آقای غسان و حادثی که در آنجا اتفاق می‌افتد نمادی است از حوادث بیرونی جامعه و گرایشهای فکری‌ای که در انواع مختلف اقشار

* این نقد، از جمله سلسله نقدهای شفاهی صورت گرفته در برنامه «نقد کتاب ۴» شبکه ۴ سیماست.